



شعر



# فروغ جمال

بررسی واژه‌ای  
در شعر حافظ

دکتر نصرت الله فروهر

۱. وكذالك تُرى ابراهيم ملكوت السموات  
والارض وليكون من الموقنين (انعام/ ۷۵)  
و بدین سان بنمایانیم به ابراهیم (ع)  
پادشاهی آسمانها و زمین را تا بشود از یقین  
دارندگان.

۲. اولم ينظروا في ملكوت السموات  
والارض وما خلق الله من شيء... (اعراف/  
۱۸۵)

آیا نمی‌نگرند در پادشاهی آسمانها و  
زمین و آنچه بیافریده است خدا از چیز...  
۳. قل من بيده ملكوت كل شيء...  
(مؤمنون / ۸۸)

بگو کیست که به دست اوست پادشاهی  
هرچیز...

فسبحان الذي بيده ملكوت كل شيء و  
اليه تُرجعون (يس / ۸۳)  
پس پاك است کسی که به دست اوست  
پادشاهی همه چیز و به سوی او بازگردانیده  
شوید.

ای خدا جان را تو بنما آن مقام  
کاندر او بی‌حرف می‌روید کلام  
موجود، در عالم وجود، دو حال می‌تواند  
داشته باشد: یا وجودی است و یا عدمی.  
موجودات وجودی عالم نیز در نظر اهل علم،

سه نوع هستند: واجب، ممکن، ممتنع. آنکه  
واجب است، عدم را در آن راهی نیست. و  
آن که ممتنع است، نمی‌تواند موجود باشد.  
اما ممکن دو حالت «وجودی و عدمی» را  
می‌تواند داشته باشد. پس ممکنات، یا  
موجود هستند (وجودی)، و یا معدومند  
«عدمی»، و عالم و کیهان و گیتی که طبیعت  
می‌نامیم، می‌تواند دو حالت وجود و عدمی را  
دارا باشد.

خود عالم موجود نیز دارای دو بخش  
هست: ۱- عالم ملك ۲- عالم ملكوت  
ممکنات که یکی از انواع موجود وجود  
هستند، در عالم عدم (در وجود) بالقوه وجود  
دارند، ولی در عالم وجود، بالفعل موجودند.  
عالم وجود در حالت اول دو قسم می‌تواند  
جلوه کند، و به عبارت دیگر، موجودات: یا  
محسوس هستند و یا معقول، اگر موجود،  
محسوس باشد، عالم محسوس را «ملك»  
گویند. و اگر موجود، معقول باشد، آن را  
«ملكوت» نامیده‌اند.

موجودات عالم را در حالت «بالقوه» به  
نامهای مختلف نامیده‌اند. از جمله: عالم  
عدم، عالم فطرت، عالم ماهیات، عالم حقایق،  
عالم کلیات... و «عالم جبروت». و این عالم

مست بگذشتی و از خلوتیان ملکوت  
به تماشای تو آشوب و قیامت برخاست

● ساکنان حرم ستر و عفاف ملکوت  
با من راه‌نشین باده مستانه زدند

● ز ملك تا ملكوتش حجاب بردارند  
هرآنکه خدمت جام جهان‌نما بکند



(بالقوه) در واقع قابل مطلق است. یعنی هر لحظه ممکن است با «امر» موجود باشد<sup>(۱)</sup> و از عالمی که «موجودات دو حالت بالقوه و بالفعلی را در آن داشته باشند، یعنی موجودات هم بالقوه و هم بالفعل در آن موجود باشند» با نامهای، عالم محسوس و معقول، عالم ملك و ملكوت، عالم خلق و امر، عالم شهادت و غیب، عالم ظلمانی و نورانی و عالم جسمانی و روحانی یاد کرده‌اند. منظور از همه اینها، فقط عالمی است که در آن دو حالت محسوس و معقول، و عدمی و وجودی شامل موجود باشد. پس موجودات وجودی محسوس عالم را «ملك»، و موجودات وجودی معقول عالم «ملكوت» و موجودات وجودی بالقوه را در عالم، «جبروت» می‌نامند. چنانکه جسم، از عالم «ملك» و روح از عالم «ملكوت» است. و به تعبیر دیگر، جسم به عالم «خلق» تعلق دارد، و روح به عالم «امر» متعلق است<sup>(۲)</sup>. چنانکه خوارزمی در شرح فصوص الحکم، به این معنی اشاره دارد:

كُنَّا حُرُوقاً عَالِيَاتٍ لَمْ نَقْل  
مَتَعَلِقَاتٍ فِي ذُرَى أَعْلَى الْقَلَل  
أَنَا أَنْتَ فِيهِ وَنَحْنُ أَنْتَ وَأَنْتَ هُوَ

والكل في هُوَهُ، فسل عمّن وصل<sup>(۳)</sup> و در جای دیگر با عبارتی دیگر، به شرح این مطلب می‌پردازد: «حق سبحانه و تعالی خود را وصف کرد به اینکه ظاهر است و باطن. پس ایجاد کرد عالم انسانی را و یا عالم کبیر را، که آن نیز صورت انسان است و مسمی است به انسان کبیر، و آن بردو نوع است: عالم غیب و شهادت، یعنی عالم روح و عالم جسم. تا عالم باطن را - که جبروت و ملکوت است - به غیب خود - که روح و قلب و قوای روحانیه است - ادراک کنیم. و عالم ظاهر را به ابدان و مشاعر و قوای منطبقه در وی معلوم کنیم. یا معنی چنان باشد که غیب حق را از روی اسماء و صفاتش، نه از حقیقت ذاتش به غیب خود - که اعیان عینیّه ماست - دریابیم. و ظاهر حق را (که آن مظاهر اسماء است از عقول و نفوس ملائکه - که اینها اگرچه غیب و باطنند به نسبت با شهادت مطلقه، اما به نسبت با اسماء و صفات که ارباب اینها هستند، ظاهرند از آنکه ظهور یافته‌اند، در عین بعد از بطون) در علم ادراک کنیم به شهادت خود، اعنی به روح و قوای و ابدان موجوده خویش در خارج»<sup>(۴)</sup>

اما، امام محمد غزالی، درباره عالم - ملکوت، نظر دیگری دارد. وی می‌نویسد: «عالم الملكوت، هو العالم العلوی الذی تسكنه الملائكة و تعرج الله نفوس السالكين»<sup>(۵)</sup>. سید شریف جرجانی، نیز، با عبارتی دیگر از آن یاد می‌کند: «ملك: عالم الشهادة من المحسوسات الطبيعيه كالعرش والكرسي، و كل جسم يتميز بتصرف الخيال المنفصل من مجموع الحرارة والبرودة والرطوبة واليبوسة النزيهية والغنصية و هي كل جسم تركيب من الاستقسات».

جبروت: عند ایسی طالب المکی، عالم الفطمة، یرید به عالم الاسماء والصفات الالهیه، و عند اکثر من عالم الاوسط وهو البرزخ المحيط بالامریات الجمة»<sup>(۶)</sup>.

اما نسفی، با دیدی متمایز از دیگران، به بررسی می‌پردازد و می‌نویسد: «به نزدیک اهل شریعت و اهل حکمت، ملك، عالم محسوس است و ملکوت عالم معقول است، و جبروت ذات و صفات واجب الوجود است، اما به نزدیک اهل وحدت - ملك محسوسات هستند، و ملکوت معقولات، و جبروت عالم



اجمال است. (۷)

[چنانکه] عالم محسوس، شکل عالم معقول است، همچنانکه جسم قالب روح است، ملک نیز قالب ملکوت است.

دانایی در این مورد گفته است: «ان الله تعالی خلق الملك علی مثال ملکوت، و اُسس ملکوت علی مثال جبروت، لیستدل بملکه علی ملکوت، و بملکوت علی جبروت»، پس ملک وجود حسّی است، و ملکوت وجود عقلی، و جبروت وجود حقیقی. (۸)

شاید بررسی بالا، به نظر مبهم و ناروشن جلوه نماید. بناچار، برای رفع ابهام از عبارتهای یادشده، می‌توان با مثالی به ایضاح پرداخت. میوه هر درختی و یا گیاهی، زمانی که در روی درخت به مرحله تکامل زشد خود می‌رسد، در واقع آن مرحله، بلوغ و کمال همان میوه به حساب می‌آید که پس از آن کمال باید از درخت جدا شود و آزاد از پیوستگی باشد. همچنان که دانه پیش از روییدن، عامل به وجود آمدن درخت بوده و پس از قرار گرفتن در جای مناسب، با آزاد شدن از مرحله دانه بودن به مرحله رشد آغاز کرده و سبب به ثمر نشاندن درخت بوده است، در این مرحله نیز کمال بلوغ، پایان مرحله‌ای است و وارد شدن به مرحله‌ای دیگر، یعنی رستن از مرحله پیشین و پیوستن به مرحله پسین «هر موجودی نیز زمانی که مرحله‌ای از سیر وجودی را آغاز می‌کند، پس از طی مراحل به پایان آن می‌رسد، که این مرحله پایان، آغازی برای سیر در مرحله بعدی؛ و ظاهراً سخن مولانا جلال‌الدین بلخی (رومی) بیانگر این است:

حاصل عمرم سه سخن بیش نیست

خام بدم، پخته شدم، سوختم

تصور بالا دربارهٔ بذر خلقت انسان نیز، مورد توجه خواهد بود، و به احتمال کاربرد واژه‌های سه‌گانه «بشر، آدم، انسان» در قرآن، مثالی از این‌گونه بوده باشد. چون موجودات عالم ملک (عالم محسوس) در سیر تکاملی، به بلوغ مرحله‌ای که در آن هستند

برسند (پایان)، در واقع آغاز مرحله‌ای است که پس از آن باید طی شود، و به عبارت روشن، تا افراد عالم ملک، به پایان مرحله عالم محسوس نرسند، شایستگی آغاز کردن مرحله بعدی را دارا نخواهند داشت. یعنی، سزاوار وارد شدن به عالم ملکوت (معقول) نخواهند بود. در عالم ملکوت نیز این سیر تکاملی برای رسیدن به پایان آن لازم می‌نماید، چنانکه اگر در عالم ملک این سیر حسّی بود و محسوس، در عالم بعدی که ملکوت است، سیر عقلی و معقول خواهد بود، تا شایستگی بلوغ و پختگی را حاصل نماید و موجود ملکوتی بتواند شایستگی و شایانی ورود به عالم بعد از آن را که همان عالم «جبروت» است پیدا کند، تا بتواند با آزادی از پیوستگی مرحله پیشین، خود را برهاند و در عالم تازه، به سیر خود ادامه دهد. شاید یکی از تعبیرات آیه «انالله وانا الیه راجعون» همین مفهوم باشد. پس کمال بلوغ و بلوغ کمال هر یک از مراحل پیشین، با گسستن از آن و ورود به مرحله بعدی که آغازی است، میسر و ممکن است. چنانکه از بزرگی پرسیدند: ما علامه النّهائیه فرمود: الرّجوع الی البدایه (۹) و قرآن می‌فرماید: منه بدهاء و الیه یعود، کل شیء هالک الا وجهه، له الحکم و الیه ترجعون.

و چون ملک نام عالم محسوسات است، و ملکوت نام عالم معقولات، و جبروت نام عالم ماهیات، از آن روست که ماهیات را بعضی اعیان ثابته و برخی حقایق ثابته گفته‌اند و این اعیان یا اشیاء ثابته، هر یک آن چنانکه هستند، هستند. و هرگز از حال خود نگشتند و نخواهند گشت و از این جهت این اشیاء را ثابته می‌گویند. و پیغمبر - علیه السلام - این اشیاء را می‌خواست که «کماهی» بدانند و ببینند: اللهم ارنی الاشیاء کماهی، تا حقیقت چیزها را دریابد، و آنچه می‌گردد، و آنچه نمی‌گردد بدانند، و به این اشیاء خطاب آمد که: الست برکم؟ (۱۰)

و در جای دیگر، تعبیر و برداشتی دیگر از

اینها ارائه می‌دهد و می‌گوید: بدان که ملک عالم شهادت است، و ملکوت عالم غیب است، و جبروت عالم غیب، غیب است، یعنی ملک عالم حسّی است، و ملکوت عالم عقلی است، و جبروت عالم فطرت است، و عالم فطرت عالم فراخ است، و در وی خلقان بسیارند، و آن خلقان اصل موجودات و تخم موجوداتند. و آن چنانکه هستند، هستند. هرگز از حال خود نگشتند و نخواهند گشت. (۱۱)

عالم ملک، به این عظمت، در جنب عالم ملکوت، مانند قطره و بحر است و عالم ملکوت به این عظمت، در جنب عالم جبروت، مانند قطره و بحر است، و عالم جبروت به این عظمت، پر از خلقان است و عالمی است نامحدود و نامتناهی و بحری است بی‌پایان و بی‌کران. حس را به عالم جبروت راه نیست و عقل در وی سرگردان است. حس، ترا به عالم ملک رساند، و عقل ترا به عالم ملکوت رساند، و عشق ترا به عالم جبروت رساند، از جهت آنکه عالم جبروت «عالم عشق» است، خلقان که در عالم جبروت‌اند، جمله برخورد عاشقند، مرآت می‌خواهند تا جمال خود را ببینند و صفات خود را مشاهده کنند، مفردات و مرکبات عالم، مرآت اصل جبروتند. (۱۲)

مرآت این وجه مملو از عشق‌اند، هر مرتبه‌ای که می‌آید، آن مرتبه مرآت مرتبه ماقبل است، و مرتبه ماقبل برخورد عاشق است، و بر مرآت هم عاشق است. پس این وجود، مملو از عشق است.

سالک چون به مرتبه عشق رسد، و به آتش عشق سوخته شود، و پاک و صافی و ساده و بی‌نقش گردد، وی را با اصل جبروت مناسبت پیدا آید که اهل جبروت به غایت ساده و بی‌نقش‌اند. (۱۳) و چون آینه دل سالک را با اهل جبروت مناسبت پیدا آید، آن‌گاه با آن مناسبت بر عالم جبروت اطلاع یابد، تا هر چیزی که از عالم جبروت روانه شود تا به این عالم آید، پیش از آنکه به این عالم

رسد، وی را برآن اطلاع باشد «مرحله بقاء در فنا» و مولوی از این مرحله به تعریض سخن می‌گوید: چون که بی‌رنگی اسیر رنگ شد موسی با موسی در جنگ شد.

نسفی در جای دیگر از انسان کامل، به گونه‌ای دیگر سخن می‌گوید: «در بیان عالم: بدان که اعزک الله فی الدارین- که عالم اسم جواهر و اعراض است، مجموع جواهر و اعراض را عالم گویند. و هرنوعی از انواع جواهر و اعراض را هم عالم گویند. چون معنی عالم را دانستی. اکنون بدان که عالم که موجود است وجودی خارجی دارد: در قسمت اول، عالم ملک و ملکوت محسوس و معقول (جوهر و عرض) گویند. اما این دو عالم را به اضافات و اعتبارات، به اسامی مختلفه ذکر کرده‌اند، مانند: عالم خلق و امر، شهادت و غیب، ظلمانی و نورانی... و مراد از این جمله همین دو عالم و جوهر و عرض) پیش نیست.

ای درویش! عالم جبروت، نه از قبیل عالم ملک و ملکوت است، از جهت آنکه عالم جبروت وجود خارجی ندارد. ملک و ملکوت و جبروت سه عالم اند هر سه با هم اند و هر سه در هم اند و از یکدیگر جدا نیستند. عالم جبروت، ذات عالم «ملک و ملکوت» است، و عالم «ملک و ملکوت» وجه عالم جبروت است. عالم جبروت، کتاب مجمل است، و عالم «ملک و ملکوت» کتاب مفصل، عالم جبروت تخم است، و عالم «ملک و ملکوت» درخت و معدن و نبات و حیوان میوه این درخت اند، و حقیقت این سخن آن است که عالم جبروت، مبدأ عالم ملک و ملکوت است، یعنی ملک و ملکوت از عالم جبروت پیدا آمدند و موجود گشتند. و هرچیز که در عالم جبروت مجمل بودند، در ملک و ملکوت ظاهر گشتند و مفصل شدند، و از عالم اجمال به عالم تفصیل آمدند و از مرتبه ذات به مرتبه صفات رسیدند. (۱۲)

چون این مقدمات معلوم کردی، اکنون بدان که: نطفه آدمی نمودار عالم جبروت، و

جسم و روح آدمی نمودار عالم ملک و ملکوت است، از جهت آنکه نطفه مبدأ جسم و روح است و جسم و روح از آن پیدا آمدند و موجود گشتند، و هرچیز که در نطفه پوشیده و مجمل بودند (بالقوه) آن جمله در جسم و روح ظاهر شدند و مفصل گشتند و از عالم اجمال، به عالم تفصیل آمدند و از مرتبه ذات به مرتبه وجه رسیدند.

چون آن مقدمات معلوم کردی، اکنون بدان که غرض از این جمله آن است تا بدانی که تمام موجودات، یک وجود است و «ملک و ملکوت و جبروت» مراتب این وجودند. اکنون تو این وجود را به هر نامی که خواهی می‌خوان، اگر یک شخص گویی راست بود، و اگر یک درخت گویی هم راست بود، و اگر یک وجود گویی به هیچ نامش منسوب نکنی، هم راست بود. چون دانستی که یک وجود است، اکنون بدان که جبروت ذات این وجود است، و ملک و ملکوت وجه این وجود است. هر دو (ذات و وجه) مرتبه این وجود است. صفات این وجود، در مرتبه ذات اند و اسامی این وجود در مرتبه وجه اند و افعال این وجود در مرتبه نفس اند (۱۳) و چون عالم جبروت مرتبه حقیقی دارد، چنانکه عالم ملکوت مرتبه عقلی، و عالم ملک مرتبه حسی، پس عالم جبروت همان عالم ماهیات است و ماهیات محسوس و معقول، مفردات و مرکبات، جواهر و اعراض همه در عالم جبروت هستند، بعضی به طریق جزئی و برخی به طریق کلی (۱۴). و ماهیت، بالای وجود و عدم است، از جهت اینکه ماهیت عام‌تر از وجود و عدم است، و جزء وجود و عدم می‌تواند بود. ماهیات مخلوق نیستند، و اول ندارند، «ربنا الذی اعطی کل شیء خلقه ثم هدی». چون ماهیت عام‌تر از وجود و عدم است پس عام‌تر از همه چیز باشد، و جزء همه چیز تواند بود. (۱۵)

اما عین القضاة همدانی، نظر دیگری دارد و می‌نویسد: ای عزیز! بدان که افعال خدای تعالی- دو قسم است: ملکی و

ملکوتی: این جهان و هرچه درین جهان است «ملک» خوانند، و آن جهان و هرچه در آن است «ملکوت» خوانند، و هرچه جز این جهان و آن جهان باشد «جبروت» خوانند. تا ملک را شناسی و واپس نگذاری به «ملکوت» نرسی، (۱۶)

ملک، عبارت از عالم شهادت است. این عالم را «ناسوت» هم گویند. یعنی ظاهری که تو می‌بینی اشیاء وجود است و کائنات هستند. ملکوت، باطن آن ملک است. بدان چه این ملک بدان قائم است که آن ملکوت است، این از عالم علو است، با آن اسفل ربط داده‌اند. جبروت، آنچه هر سه به جمع آید، هر سه را یکجا جمع کنند، «جبروت» نام نهند. «لاهویت»، خلاصه لطف لطایف از عالم الهی و الوهیت است. با این تمهید می‌توان مفهوم بیتهای بالا را دریافت.

### پاورقی‌ها:

۱. انما امره اذا اراد شیئاً ان یقول له کن فیکون. بس/ ۸۲
۲. انسان کامل/ ص ۳۴۷.
۳. شرح فصول الحکم/ ص ۳۸.
۴. پیشین/ ص ۹۱.
۵. مشکاة الانوار/ ص ۱۱.
۶. تعریفات سید شریف کرگانی
۷. ۸. ۹. ۱۰. ۱۱. ۱۲. ۱۳. ۱۴. انسان کامل/ ص: ۷۴، ۱۲۳، ۱۳۴، ۱۶۱، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۳، ۱۵۷.
۱۵. شاید فرمایش امیرالمؤمنین علی (ع) اتزعم انک جرم صغیر/ و فیک انطوی العالم الاکبر و همچنین حدیث قدسی مشهور «کنْتُ کتراً مخفیاً فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق لکی اعرف»، ناظر بر همین موضوع بوده باشد.
۱۶. انسان کامل/ ۱۶۰.
۱۷. «ارواح جنود مجتده فما تعارف انتلف و ما تناکر منها اختلف»، احادیث منثوی/ ص ۵۲.
۱۸. انسان کامل/ ص ۱۶۰.
۱۹. تمهیدات/ ص ۶۱.